

چشمهای قنک حاج محمد

محمد علی عباس زاده

انتشارات رهام اندیشه

سرشناسه : عباس زاده، محمدعلی، ۱۳۵۳ -
 عنوان و نام پدید آور : چشم‌های قشنگ حاج محمدنویسنده محمدعلی عباس زاده.
 مشخصات نشر : ساوجبلاغ (نظرآباد): رهام اندیشه، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری : ۱۳۲ ص.
 شابک : ۹۷۸-۹۶۲-۸۲۳۱-۲۹-۸
 فهرست نویسی: براساس فیبا
 موضوع : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴.
 رده بندی کنگره : PIR۸۱۴۸ب۸۱۶ج۲۵۸۱۶
 رده بندی دیویی : ۶۲۰۳۶۸
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۲۰۸۰۱

چشم‌های قشنگ حاج محمد

- نویسنده: محمدعلی عباس زاده
- انتشارات: رهام اندیشه
- اجرا و فرم بندی: گروه چاپ خورشید
- طرح جلد: محمد ناصری
- لیتوگرافی: رنگ آشنا سبز
- چاپخانه: صدف
- صحافی: پیمان
- چاپ: اول، ۱۳۸۹
- قیمت: ۲۰/۰۰۰ ریال

۲۰۰۰ تیراژ

Email: khorshidprint@yahoo.com

۷۷۶۱۷۴۷۲-۰۹۱۲۴۶۷۸۵۸۲

به نام دوست که هر چه هست اوست

مقدمه:

غروب است و دلگیر و من تنها کنار تپه‌های اطراف دو کوهه نشسته‌ام
غروب غم انگیز جنوب و آن قرص خون گرفته و غم پرور خورشید که دل
را به هزار راه می برد. غروبی که احساس میکنی تمام غمهای دنیا را بر
وجودت می ریزد. آن سرخی نازنین که گوئی همچون پرواز پرستوها در
یک صبح بهاری آنقدر بی سر و صدا و آرام از کنارت عبور می کند و تو
گوئی مجموعه‌ای از غم های عالم را در وجودت تنها و غریب تحمل می
کنی.

غروب جان! ای خورشید نازنین در حال غروب دو کوهه! اینقدر بر جانم
شراره مریز و مرا شیدای آن شوریدگیهای نامتناهی خودت مساز!

آری آسمان جنوب یک خاصیت عجیب دارد و آن اینکه نه آبی محض است مثل آبی آسمانی شمیرانات و نه تیره و ابری است مثل آسمان ابری شمال، چیزی است بینین و همیشه در خود اسراری دارد.

آسمان بیابانهای فکه و شلمچه و دو کوهه و اندیشک همیشه یک جور حس سنگین غربت و تنهایی را در خود دارند. خصوصاً که تو عاشقی باشی که بعد از سالها رنج و تحمل مصائب و سختیها به سوی دیار عشق دوباره پر گرفته باشی و به یاد آن روزها روی تپه های کنار پادگان دو کوهه نشسته باشی. آنجا که اگر گهگاه گله های گوسفند و چوپانان تو را نبینند و از کنارت عبور نکنند شاید برای همیشه بتوانی از مرزهای زمین و زمان بگذری و به آن روزها برگردی. آری خاک جنوب عطر عجیبی دارد و گنجهایی در خود نهفته است که با اولین گام بر آن، تمام این اسرار را در دل خود آشکارا می یابی، بی آنکه بتوانی حتی قسمتی از آن را باز گوئی.

کم کمک با غروب غم انگیز و روح پرور جنوب که می دانم صدها مثل من اینچنین غروبش را تحسین نموده اند باید بر خیزم و به جانی - سرپناهی

پشای ننگ ماچ

یا آسایشگاهی - برسم و شب را سپری کنم تا فردا صبح که دوباره به
نخواهای عاشقانه خود با زمین خوزستان ادامه بدهم. باید بلند شوم و راه
بیفتم هر چند که این حس غریب و این هوای عجیب مرا به شب ماندن در
زیر آسمان سنگین بیابان دعوت می کند. اما باید برخیزم و بروم. یاد آن
روزها بخیر!

ورود به سرزمین عشق های پاک

از آن جوان معصوم و خجالتی که تازه به هفده سالگی پای گذارده و از محیط اطراف خود جز خاطره ای مبهم و مملو از آداب و اصول اجتماعی ندارد، بسیار دشوار است که در شهری دور - کرمانشاه - در دانشگاه پذیرفته شود.

اما اندیشه فرار از محیط یکنواخت و زندگی روزمره تهران که همیشه برای روح بلند و آرمان های او محدود و ناقص بوده این مجالی تازه است تا در کرمانشاه رشد کند و پرواز کند و به آن ناکجا آباد سر بکشد.

محیط تکراری خانه - مدرسه و نبودن آدمهای دریائی و ارواح بلند آسمانی در تهران، محیط بسیار خسته کننده ایجاد می کند که حتی ارواح گریزپای به فکر پرواز را هم به دام زمینی ترین هوسها می کشاند و روح را متعفن و لجن می سازد و چاره ای نیست که زندگی اینچنین، خواسته انسانهای ماشینی قرن ما است. و چاره ای غیر از این گونه زیستن را تجویز نمی کند.